



دزدیده، چون جان، می روی اندر میان جان من

دزدیده، چون جان، می روی اندر میان جان من  
سرو خرامان منی، ای رونق بستان من  
چون می روی، بی من مرو، ای جان جان، بی تن مرو  
وز چشم من بیرون مشو، ای شعله تابان من  
هفت آسمان را بردرم وز هفت دریا بگذرم  
چون دلبرانه بنگری در جان سرگردان من  
تا آمدی اندر برم، شد کفر و ایمان چاکرم  
ای دیدن تو دین من، وی روی تو ایمان من  
بی پا و سر کردی مرا، بی خواب و خور کردی مرا  
سرمست و خندان اندرآ، ای یوسف کنعان من  
از لطف تو چون جان شدم وز خویشتن پنهان شدم  
ای هست تو پنهان شده در هستی پنهان من  
گل جامه در از دست تو، ای چشم نرگس مست تو  
ای شاخه ها آبست تو، ای باغ بی پایان من  
یک لحظه داغم می کنی، یک دم به باغم می کنی  
پیش چراغم می کنی تا وا شود چشمان من  
ای جان پیش از جانها، وی کان پیش از کانهها  
ای آن پیش از آنها، ای آن من، ای آن من  
منزلگه ما خاک نی، گر تن بریزد باک نی  
اندیشه افلاک نی، ای وصل تو کیوان من  
مر اهل کشتی را لحد در بحر باشد تا ابد  
در آب حیوان مرگ کو؟ ای بحر من، عمان من  
جانم، چو ذره در هوا، چون شد ز هر ثقلی جدا  
بی تو چرا باشد، چرا؟ ای اصل چار ارکان من  
ای شه صلاح الدین من، ره دان من، ره بین من  
ای فارغ از تمکین من، ای برتر از امکان من

مولانا جلال الدین محمد بلخی  
به کوشش محمد رضا شفیعی کدکنی